



رد پای آمریکا در آفریقا

«آفریکام»

اسم رمز هجوم

به قاره سیاه

مقدمه

برخلاف کشورهای اروپایی، ایالات متحده آمریکا به دلیل نداشتن تاریخ یا گذشته استعماری مشترک با قاره آفریقا از یک امتیاز ویژه برخوردار است؛ گذشته‌ای که خطرات پدی را در تاریخ کشورهای اروپایی بر جای گذاشته است. ممکن است ایالات متحده بر داشتن اصول مشترک با آفریقا تأکید داشته باشد، اما با این حال در شرایط کنونی منافع آمریکا به دیدگاه استراتژیک و فراگیر این کشور، نیازهای اقتصاد ملی و همچنین تکمیل سبیطره نظامی آن بر جهان گره خورده است. از زمان پیدایش دولت آمریکا در عرصه بین‌المللی تا زمان جنگ جهانی دوم، سیاست خارجی این کشور در قبال قاره آفریقا بی‌بی‌توجهی به این قاره و نادیده گرفتن آن همراه بود. پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، مهار گسترش کمونیسم در میانه سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۸۹ در رأس اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا در آفریقا قرار گرفت. با فروپاشی دیوار برلین و تکیه‌زدن «جرج بوش» پدر بر کر سی قدرت، هیچ سیاست خارجی واضحی از سوی آمریکا در قبال قاره آفریقا پدیدار نشد؛ قاره‌ای که به نظر می‌رسید با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اهمیت خود را از نظر جغرافیایی از دست داده است. بنابراین به تدریج سیاست مهار کمونیسم کنار رفته و جای خود را به سیاست «دیدگاه فراگیر» داد. براساس این سیاست، جرج بوش از

در شرایطی که دولت‌های آفریقایی درصدد رهایی از هیمنه قدرت‌های بزرگ بوده و تلاش می‌کنند در روابط کنونی و آینده خود با جامعه بین‌الملل نوعی موازنه قدرت را برقرار سازند، اهمیت تجدیدنظر قدرت‌های بزرگ در مواضع و نقش‌های تاریخی خود در سایه پدیدار شدن معادلات جدید در صحنه رقابت بین‌المللی به‌ویژه میان آمریکا، فرانسه و چین بر سر قاره آفریقا، حائز اهمیت به‌نظر می‌رسد. هدف آمریکا از توجه به قاره آفریقا، مهار نفوذ قدرت‌های بزرگ است؛ قدرت‌هایی که در این قاره فرصت مناسبی برای سرمایه‌گذاری و بازار مهمی از منابع اولیه می‌بینند.

موقعیت استراتژیک قاره آفریقا

قاره آفریقا دارای یک موقعیت جغرافیایی استراتژیک بوده و مساحت آن از ۳۰۱۹۰ میلیون کیلومتر مربع فراتر می‌رود. این قاره بزرگ‌ترین ذخایر از ثروت‌ها و معادن استراتژیک را در اختیار دارد. از میان ۵۰ معدن مهم در جهان، ۱۷ معدن با ذخایر بسیار زیاد تنها در آفریقا قرار دارد. قاره آفریقا همچنین میزان بسیاری از ذخایر بوکسیت، فروکروم، کبالت، الماس، طلا، منگنز، فسفات، فلزات پلاتین، تیتانیوم و وانادیوم را در اختیار دارد. بر همین اساس، بسیار ضروری بود که استراتژی فراگیر ایالات متحده قاره آفریقا را نیز دربرگیرد، به‌ویژه اینکه این قاره علاوه‌بر مزایای فوق از ثروت نفت و گاز نیز برخوردار است، چرا که آخرین منطقه در جهان محسوب می‌شود که ذخایر بسیار زیاد نفت و گاز در آنجا وجود دارد. کارشناسان حجم نفت آفریقا را هشت تا ۹ درصد حجم کل ذخایر نفت جهان که برابر با ۱۰۰ میلیارد بشکه نفت خام است، برآورد می‌کنند. میدان‌های نفتی آفریقا در بسیاری از کشورهای این قاره و سواحل غربی آن قرار داشته و استخراج نفت از این میدان‌ها به راحتی و در سریع‌ترین زمان ممکن امکان‌پذیر است.



تحلیل

مهار نفوذ فرانسه

گرایش‌های جدید آمریکا و فرانسه در قبال آفریقا پس از جنگ سرد، رقابت جدی میان دو کشور را-هرچند به صورت خفیف- آشکار ساخت. این رقابت را می‌توان در جریان جنگ داخلی رواندا در سال ۱۹۹۴ به خوبی ملاحظه کرد. در آن زمان، نیروهای فرانسوی پیش از نیروهای دیگر کشورها وارد رواندا شده و شمار آنها نیز بسیار زیاد بود. همین مساله موجب شد رسانه‌های آمریکایی جنگ داخلی رواندا و نقش فرانسه در مجهز ساختن «جوناها هابیاریمانا» رئیس‌جمهور وقت این کشور به تسلیحات و تجهیزات جنگی را برجسته سازند. علاوه‌بر این، نقش آمریکا در ترسیم مجدد نقشه موازنه قدرت در منطقه «دریاچه‌های بزرگ» آفریقا با منافع فرانسه همخوانی ندارد. با این وجود، طرف‌های آمریکایی و اروپایی در اتخاذ مواضع خود در قبال مسائل مربوط به آفریقا مقداری همکاری و هماهنگی با یکدیگر دارند. پس از دخالت آمریکا در سومالی در سال ۱۹۹۲ و دخالت فرانسه در بحران رواندا، دو طرف به این نتیجه رسیدند که مأموریت حفظ صلح را برعهده آفریقایی‌ها بگذارند. بر همین اساس، آمریکا، فرانسه و انگلیس در ماه می سال ۱۹۹۷ توافق کردند پیش‌نویس قطعنامه‌ای را درخصوص هماهنگی تلاش‌های بین‌المللی برای حفظ صلح در آفریقا به «سازمان ملل» و «سازمان وحدت آفریقا» ارائه دهند.

تلاش‌های بین‌المللی برای حفظ صلح در آفریقا به «سازمان ملل» و «سازمان وحدت آفریقا» ارائه دهند.

مقایله با چین

علاوه‌بر رقابت میان آمریکا و فرانسه در آفریقا، سیاست جدید ایالات متحده بر مهار نفوذ روزافزون چین در آفریقا تکیه دارد، زیرا چین از درخواست‌های مکرر مقامات آفریقایی از این کشور برای فعالیت در شرق آفریقا نهایت بهره‌را می‌برد. کشورهای آفریقایی برای رهایی از بند محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی که

سیاست مهار کمونیسم بسیار فراتر رفت. وی تلاش کرد که جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی را در جامعه جهانی ادغام و به آنها کمک کند تا از همکاری‌های بین‌المللی بهره‌مند شوند. دولت جرج بوش همچنین تعریفی از مفهوم نظام بین‌المللی جدید ارائه کرد و در آن هیچ‌حد و مرزی برای هیمنه آمریکا قائل نشد. با این وجود، دولت بوش دیدگاه واضحی پیرامون نقش آمریکا در قاره آفریقا نداشت تا اینکه این چالش پس از روی کار آمدن «بیل کلینتون» در آمریکا در سال ۱۹۹۳ حل و فصل شد. ویژگی‌های سیاست خارجی آمریکا در قبال آفریقا از ابتدای سال ۱۹۹۸ به صورت واضح پدیدار شد. در این زمان بود که رئیس‌جمهور «بیل کلینتون» تلاش کرد شرکت جدیدی را میان آمریکا و آفریقا به وجود آورد. اهمیت قاره آفریقا در محاسبات امنیتی آمریکا به عوامل متعددی بازمی‌گردد؛ ۱۰۵۵ عوامل مربوط به ایدئولوژی امنیتی آمریکا، ۲۰ عوامل مربوط به قاره آفریقا از جمله اینکه این قاره از ثروت‌های هنگفتی برخوردار است. ۳۰ عوامل مربوط به رقابت میان قدرت‌ها در نظام بین‌المللی برای دستیابی به منابع موجود در منطقه به‌ویژه در شمال آفریقا و همچنین ارتباط مستقیم و غیرمستقیم این عوامل با پروژه‌های مختلف در منطقه غرب آسیا.

اروپا و آمریکا به آن تحمیل کردند، از چین برای فعالیت در شرق آفریقا دعوت به عمل آوردند. نفوذ چین در زمینه پروژه‌های نفتی و همچنین پروژه‌های زیرساختی در بسیاری از نقاط آفریقا کاملاً آشکار شده است. از همین رو، برخی از دولتمردان ذی نفوذ آمریکایی و همچنین مراکز پژوهشی-مطالعاتی استراتژیک از گسترش نقش چین در آفریقا به شدت ابراز نارضایتی کردند. نفوذ چین در آفریقا تا جایی پیش رفت که سال ۲۰۰۶، سال «چین در آفریقا» نام گرفت. در همین سال بود که رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر چین به آفریقا سفر کردند و کنفرانس سران دو کشور نیز در پکن برگزار شد.

چشم‌طمع به نفت آفریقا

نفت آفریقا اهمیت استراتژیک بسیاری برای ایالات متحده آمریکا دارد، به گونه‌ای که این کشور از دهه ۵۰ قرن گذشته اقدام به واردات نفت از آفریقا کرده است. بسیاری از گزارش‌های رسمی و پژوهش‌های غیررسمی حاکی از این اهمیت هستند. «دیک

چینی» معاون رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۲۰۰۱ گزارشی را درخصوص سیاست ملی این کشور در قبال انرژی منتشر و در آن تأکید کرد: «آفریقایکی از مهم‌ترین منابع نفت و گاز را در اختیار دارد که این منابع به سرعت در حال رشد هستند». «والتر کانستینر» معاون وزیر خارجه آمریکا در امور آفریقا نیز در فوریه سال ۲۰۰۲ گفته بود: «نفت آفریقا به یکی از منافع استراتژیک ملی آمریکا تبدیل شده است. علاوه‌بر این، جرج بوش پسر طی یک سخنرانی در سال ۲۰۰۶ از تصمیم ایالات متحده آمریکا برای توقف واردات ۷۵ درصد از نفت خاورمیانه و تأمین این میزان از منابع جایگزین در سال ۲۰۲۵ خبر داده بود. در همین راستا، تعداد زیادی پژوهش و گزارش رسانه‌ای و دانشگاهی پیرامون اهمیت بسزای نفت آفریقا برای ایالات متحده آمریکا



نفت آفریقا اهمیت استراتژیک بسیاری برای ایالات متحده آمریکا دارد، به گونه‌ای که این کشور از دهه ۵۰ قرن گذشته اقدام به واردات نفت از آفریقا کرده است

رشد هستند». «والتر کانستینر» معاون وزیر خارجه آمریکا در امور آفریقا نیز در فوریه سال ۲۰۰۲ گفته بود: «نفت آفریقا به یکی از منافع استراتژیک ملی آمریکا تبدیل شده است. علاوه‌بر این، جرج بوش پسر طی یک سخنرانی در سال ۲۰۰۶ از تصمیم ایالات متحده آمریکا برای توقف واردات ۷۵ درصد از نفت خاورمیانه و تأمین این میزان از منابع جایگزین در سال ۲۰۲۵ خبر داده بود. در همین راستا، تعداد زیادی پژوهش و گزارش رسانه‌ای و دانشگاهی پیرامون اهمیت بسزای نفت آفریقا برای ایالات متحده آمریکا



تجدیدنظر در استراتژی ناموفق

خطرات و چالش‌های پیش‌روی قاره آفریقا، ایالات متحده آمریکا را بر آن داشت تا در استراتژی‌های خود در قبال کشورهای این قاره تجدید نظر کند. بر همین اساس، دولت آمریکا به ریاست باراک اوباما گروهی از افراد را برای همکاری برگزید که از نقش جدید این کشور در جهان به دور از سیاست‌های سلطه‌طلبانه دولت «جرج بوش» پسر حمایت می‌کنند. دولت اوباما بر این باور بود که ایجاد تغییر اساسی در سیاست خارجی به دیپلماسی در مقابل گزینه نظامی فرصت بیشتری داده و همکاری‌های چندجانبه

دیدگاه

فروپاشی و تجزیه تنهارهاورد «آفریکام»

برخی دولت‌های آفریقایی تلاش کرده‌اند از شیوه «آفریکام» به‌منظور ارائه پیشنهاد راهکارهای نظامی برای حل و فصل مشکلات داخلی استفاده کنند. مالی بهترین نمونه برای این مساله محسوب می‌شود. دولت مالی به جای یافتن راهکاری برای مناطق شمالی ملتهب کشور که ساکنان آن حدود ۱۵ سال خواستار برقراری حکومت خودمختار بوده و جامعه بین‌المللی نیز از خواسته آنها حمایت می‌کرد، با مجوز آمریکا و فرانسه از اوایل سال ۲۰۰۴ به بهانه مقابله با حضور احتمالی القاعده و هم‌پیمانان آن در مناطق شمالی، تلاش خود برای تسلط بر این مناطق را آغاز کرد. به همین منظور، ارتش مالی تحت آموزش نظامی و حمایت اطلاعاتی قرار گرفت به‌طوری که نظامی‌گری بار دیگر در شمال این کشور گسترش یافته و موجب ناامیدی قبایل «طوارق» از تحقق مطالبات مشروع خود شد؛ مساله‌ای که پیامدهای وخیمی به دنبال داشت. گسترده شدن دامنه شورش قبایل «طوارق» که چند دهه به طول انجامید، به کودتای نظامی سربازان مناطق جنوبی درست یک ماه پیش از برگزاری انتخابات در مالی، منجر شد. در ۲۱ مارس ۲۰۱۲ گروهی از نظامیان مالیایی پس از سیطره بر «باماگو» پایتخت کشور و سرنگونی رئیس‌جمهور «حامد تومانی» بر مسند قدرت تکیه‌زدند. این کودتا به فرماندهی سروان «امادو سانوگو» و به دنبال نادیده گرفتن مطالبات ارتش توسط دولت انجام شد. وی بارها از ارتش درخواست کرده بود تا دوستانش در شمال کشور را برای مبارزه با «طوارق»، گروه‌های اسلامی مسلح و مردان تا دندان مسلح حامی رژیم «معر القذافی» مسلح سازد.

عدم توفیق آفریکام

شورشیان «طوارق» پس از این کودتا فرصت را غنیمت شمرده و در روز ۲۳ مارس بر شهر «أنفیس» واقع در شاهراه میان شهرهای «جاو» و «کیدال» مسلط شدند. آنها برای تسلط بر «أنفیس»، از خالی بودن شهر از نیروهای دولتی و سرگرمی آنها به تنش‌های «باماگو» نهایت بهره را بردند. آنها همچنین برای اشغال چند پایگاه خالی از نیروهای دولتی به سمت جنوب پیشروی کرده و به این ترتیب مالی به دو بخش تجزیه و تقسیم شد. گسترش شورش‌ها در مالی در نتیجه دخالت نیروهای آفریکام در لیبی و هماهنگی آنها با ناتو در عملیاتی ائتلافی افتاد که در نهایت به سرنگونی «معر قذافی» منجر شد. این دخالت همچنین موجب شد بسیاری از شورشیان طوارق که در صفوف ارتش لیبی بودند با کسانی که در این کشور زندگی می‌کردند، فرار را بر قرار ترجیح داده و به صورت کاملاً مسلح به شمال مالی بازگردند. آنها به قبایل «طوارق» که از وضعیت خود در طول چند دهه به شدت نازایی بودند، پیوستند. با وجود سخنان بسیاری که درخصوص نقش محوری نیروهای آفریکام به‌ویژه در زمینه مبارزه با تروریسم در کشورهای ساحل آفریقا از جمله مالی گفته می‌شود، اما این نیروها هیچ نقشی در حل و فصل بحران این کشور ایفا نکرده‌اند.

اذعان به شکست

ژنرال «کاتر هام»، فرمانده نیروی‌های نظامی آمریکا در آفریقا (آفریکام) در ۳۰ سپتامبر سال ۲۰۱۲ تأکید کرد: «آمریکادر مالی حضور نظامی نخواهد داشت.» وی در ادامه افزود: «ایالات متحده آمریکا پس از مشخص شدن نتایج رایزنی‌ها درباره رفت از بحران شمالی امنیت، راهکارهای کمک‌رسانی به این کشور را بررسی می‌کند. ما هم‌چنین در یک نشست مطبوعاتی در مقر سفارت آمریکا در پایتخت الجزایر گفت: «حل و فصل منازعات در شمال مالی از طریق حضور نظامی آمریکا در آنجا حاصل نخواهد شد.» وی با بیان اینکه راه‌حل سیاسی یا دیپلماتیک تنها راهکار برون رفت از بحران شمال مالی است، اظهار داشت: «موانعی در مسیر تحقق صلح در شمال مالی وجود دارند که از جمله آنها عدم وجود یک قدرت مشروع و لزوم برآورده ساختن انتظارات ساکنان است. «هام در ادامه گفت: «وجود گروه‌های تروریست در شمال مالی وضعیت را پیچیده‌تر کرده است، با این وجود راهکار حل و فصل منازعات در دست دولت مالی و بازیگران منطقه‌ای است.»

تجزیه مالی

مالی از کشوری با اکثریت مسلمان به صحنه نبرد و درگیری تبدیل و به‌دو جزء تقسیم شد؛ مساله‌ای که مسیر را برای دخالت نظامی فرانسه و به دنبال آن دخالت نظامی نیروهای آفریقایی فراهم آورد. تمامی این تحولات از ورود دولت مالی به عرصه سیاست‌های آمریکا پیرامون «امنیت و توسعه» و همچنین سیاست «مبارزه با تروریسم» نشأت گرفته‌اند؛ سیاستی که موجب شد تا دولت مالی با نیروهای آفریکام همکاری کرده و در نتیجه زندگی سیاسی در این کشور به درگیری‌های نظامی تبدیل شود.

مخالفت با آفریکام

بحران مالی موجب شد ایالات متحده آمریکا از اجرای مأموریت‌هایی که از مدت‌ها قبل برعهده نیروهای آفریکام نهاده شده بود، عقب‌نشینی کند. از همین رو، نگرانی کشورهای آفریقایی نسبت به هدف اصلی آمریکایی‌ها برای استقرار نیروهای آفریکام در یکی از این کشورها بیشتر شد تا جایی که همه آنها با حضور آفریکام در خاک خود مخالفت کردند. بحران مالی اثبات کرد که نیروهای آفریکام به دنبال حل و فصل مشکلات متعدد کشورهای آفریقایی نیستند، بلکه بر عکس آنها خود جزئی از مشکل هستند. این بحران همچنین نشان داد که هدف آمریکایی‌ها از تشکیل نیروی نظامی در آفریقا تمایل آنها برای سیطره آنها بر تمامی مناطق جهان است.

